

هو العليم

حقیقت علم نور است

شرح حدیث عنوان بصری - علم و معرفت - جلسہ ۲۰

بیانات

حضرت آیت اللہ حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس اللہ سرہ

أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْمُرْسَلِينَ
وَخَاتِمِ النَّبِيِّينَ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

فقال: يا أبا عبد الله! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهِمَكَ.

امام صادق عليه السلام به «عنوان بصری» می فرماید:

ای ابا عبد الله! کنیه او ابا عبد الله بود علم به فراگیری و یاد گرفتن نیست، علم نوری است که واقع می شود در قلب کسی که خدا بخواد او را هدایت کند. اگر دنبال علم و نور هستی اولاً در نفس خود حقیقت عبودیت را جستجو کن و خودت را در مرتبه عبودیت و مقام عبد قرار بده و سپس علمی را طلب کن که آن علم را همیشه استعمال کنی. از خدا همیشه طلب فهم کن، خدا هم به تو می فهماند و اگر از غیر خدا طلب فهم کردی از فهم خبری نیست.^۱

حال اگر خدا نخواهد کسی را هدایت کند پس او نور ندارد؛ خدا نور و مؤلّد علم است، ولی کسی که در مقام هدایت نیست هر کسی می خواهد باشد آنچه در قلب او است و از او تراوش می کند ظلمت است. اگر اسم خدا یا امام زمان را بیاورد این خدا و امام زمان ظلمت است. اگر پیغمبر و علی بگوید، این پیغمبر و علی نیست، بلکه ابوبکر و معاویه است؛ چون آن علی، علی است که از او نور تراوش کند و منتشر شود. اگر از علی ظلمت منتشر شود، آن دیگر علی نیست؛ علی نورانی، علی بن ابی طالب است. علی غیر نورانی معاویه، عمرو عاص، یزید و افراد ظلمانی هستند. افرادی که فقط اسمشان علی است که علی نمی شوند.

در فقره اول، امام صادق می فرماید: «علم با فراگیری نیست.» برخلاف تصور ما که خیال می کنیم علم مقدّماتی لازم دارد و انسان باید برای تحصیل علم در هر فنّ و مهنه‌ای، به مدرسه و مکتب و نزد استاد برود، در اینجا حضرت، علم را جدای از تعلّم می داند. عبارات بسیاری در آیات قرآن و احادیث داریم که مردم را به

^۱ واقعاً می توانم بگویم این عبارت‌های امام صادق علیه السلام اعجاز است. یعنی این عبارات را کسی غیر از امام علیه السلام نمی تواند بیان کند. ببینید حضرت چطور این کلمات را ترکیب می کند!

علم ترغیب می‌کند و به‌طور کلی سعادت را در علم و یقین قرار می‌دهد.^۱ در مکتب اسلام عبارات «بیا و بعد بین!» و «فعلاً بیا، بعد می‌بینی» راه و جایی ندارد.

یکی از دوستان سؤالی را مطرح کردند، در جواب گفتم: در حالات حسن صَبَاح می‌خواندم ایشان خیلی فرد زیرکی بود و با ترفندهایی مردم را به دور خودش جمع کرده بود، البته بعضی کارهایش هم واقعیت داشت روزی سوار کشتی بود که طوفان شد. به عرشه آمد و رو به مردم گفت: خاطر همه شما جمع باشد، به من الهام شده این کشتی به سلامت به ساحل می‌رسد. رفیق و محرم سرّی داشت، گفت: من که تو را می‌شناسم، این فریب و دغل و کلک برای چیست؟

گفت: از دو حال خارج نیست؛ اگر همه زنده به ساحل رسیدیم همه مرید من می‌شوند و می‌فهمند الهام بوده است، اگر هم همه با هم مردیم و به ساحل نرسیدیم کسی نیست جلوی من را بگیرد و از من بازخواست کند.

در مرام و مکتب درویشی و صوفیانه از این مطالب «آقا بیا بعد می‌بینی، فعلاً اینجا سرت را بالا نکن، اینجا نباید حرف زد، بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست!» و امثال ذلک از این تَرّهات و مطالب گول‌زننده و تعبیر فریبنده خیلی زیاد است.

ولی پیغمبر هیچ‌وقت مردم را فریب نداد. امیرالمؤمنین هیچ‌وقت مردم را گول نزد. همیشه می‌گفتند مکتب و مرام ما نقد است. این کار را انجام بدهید، نتیجه‌اش را هم خودتان خواهید دید. در قرآن کریم، جهنّم و بهشت نقد است، نسیه نیست.^۲

^۱ رجوع شود به "الکافی، ج ۱، ص ۳۰-۷۱ (باب فضل العلم)".

نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۴۴: فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَالْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ.

تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۱: الْعَمَلُ بِلَا عِلْمٍ [بِغَيْرِ عِلْمٍ] ضَلَالٌ؛ لَنْ يَصْفُو الْعَمَلُ حَتَّىٰ يَصِحَّ الْعِلْمُ؛ لَنْ يَزْكَو الْعَمَلُ حَتَّىٰ يَقَارَنَهُ الْعِلْمُ؛ لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ بِلَا عِلْمٍ؛ لَا خَيْرَ فِي الْعَمَلِ إِلَّا مَعَ الْعِلْمِ؛ قَدَرْتُمْ أَقْطَعُ وَفَكَّرْتُمْ أَنْطِقُ وَتَبَيَّنْتُمْ أَعْمَلُ.

الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْقَضَاءُ أَرْبَعَةٌ ثَلَاثَةٌ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ رَجُلٌ قَضَىٰ بِجَوْرٍ وَهُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَىٰ بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَىٰ بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَىٰ بِالْحَقِّ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ؛ ج ۱، ص ۴۴: عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ عَمِلَ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يَفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يَصْلِحُ.

^۲ از جمله آیاتی که دلالت بر تحقق بالفعل بهشت و جهنم و مشاهده آن‌ها در دنیا می‌کند آیات ذیل می‌باشد:

شب عاشورا امام حسین علیه السلام به عمر سعد فرمودند: بیا نزد من، من بهشت را برای تو تضمین می‌کنم. این بخت برگشته می‌گوید: بهشت تو نسیه است ولی حکومت ری نقد است. حضرت نفرین کردند امیدوارم که به حکومت ری نرسی و در فراشت تو را به قتل برسانند.^۱

درحالی که این احمق نمی‌داند اصلاً نیاز نیست حضرت به او بگویند من بهشت را برای تو تضمین می‌کنم، خود امام حسین که نقد جلوی او نشسته است. آدم نادان! تمام هشت مرتبه بهشت سر مویی از موها و یا ناخن امام حسین هم نمی‌شود. متها حضرت نمی‌خواهد به خود نسبت دهد و به خود بگیرد. حضرت می‌فرماید: از من آدم صادق الوعدتر سراغ نداری، بیا من بهشت را برایت تضمین می‌کنم؛ معلوم است وقتی امام حسین یا جدش پیغمبر این طور بفرمایند، کدام ملک جرئت دارد در قبال حضرت عرض اندام کند. آیا به حکومت ری رسید؟ امام حسین و بهشت او نقد است و خودش هم شب عاشورا به همه نشان داد و هرکسی مراتب خود را دید.^۲

اما این بیچاره بخت برگشته به وعده ابن زیاد شراب خوار، غره شد و بعد از عاشورا وقتی نزد ابن زیاد رفت، ابن زیاد به او گفت صورت حکم حکومت ری را که برای تو نوشته بودم به من بده، گرفت و پاره کرد؛^۳ عمر سعد هم دیوانه شد. بعد از آن داخل خانه می‌شد نمی‌توانست طاقت بیاورد، بیرون می‌آمد، کارش همین بود. بعد هم در زمان انقلاب، مختار در همان فراش او را کشت.^۴ کدام نقد بود، کدام بهشت بود؟

خدا که به این راحتی عقل را در اختیار انسان قرار داده، چرا از آن درست استفاده نکند؟ حساب دو، دو تا چهار تاست، به لشکر امام حسین نگاه کند و ببیند چه کسانی هستند، به لشکر یزید هم نگاه کند و ببیند چه کسانی هستند، هر دو طرف را ببیند. شب عاشورا آنها شرب خمر می‌کردند، اینها نماز شب می‌خواندند. به خاطر

سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۵۴: ﴿سَتَجْلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾

سوره تکوین (۱۰۲)، آیات ۵ و ۶ ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾ سوره یس (۳۶)، آیه

۱۳: ﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾

سوره نوح (۷۱)، آیه ۲۱: ﴿قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ إِلَّا خَسَارًا﴾

جهت اطلاع بیشتر راجع به تحقق بالفعل بهشت و دوزخ در دنیا به "معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۸۷-۱۰۰؛ مهرتابان، ص ۳۵۸" رجوع شود.

^۱ مقتل الحسين عليه السلام (للخوارزمي)، ج ۱، ص ۳۴۷-۳۴۸؛ الفتوح، ج ۵، ص ۹۲-۹۳؛ مدينة معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۳، ص ۴۸۱-۴۸۲.

^۲ الخرائج، ج ۲، ص ۸۴۷-۸۴۸.

^۳ الكامل، ج ۴، ص ۹۳؛ مقتل الحسين عليه السلام (لأبو مخنف الأزدي)، ص ۲۳۶، پاورقی.

^۴ الأمالي (للطوسي)، ص ۲۴۳؛ الأخبار الطوال، ص ۳۰۱.

دیدن این مسائل از دو طرف بود که بعضی از افراد شب عاشورا به امام حسین ملحق شدند؛^۱ یعنی دیدند پیروان فردی که ادعای خلافت دارد شرب خمر می‌کنند و می‌خواهند پسر پیغمبر را بکشند و آن طرف صدای قرآن و نماز و مناجات است! اگر هیچ چیز را هم نبیند همین را که می‌بیند؛ خدا نکند قضایا برای انسان برگردد، آن وقت انسان حق را باطل و باطل را حق می‌بیند. اگر دقت کنیم به این نکته می‌رسیم!

در مکتب اسلام و تشیع هر جا صحبت از این است که علم و عقل کنار برود و ظن و تخمین جای آن بیاید، بدانید آنجا باطل است و هیچ شک و شبهه‌ای در خلاف بودن آنجا وجود ندارد. مکتب امام صادق مکتب علم و یقین است.

زمانی راجع به قضیه‌ای با شخصی صحبت می‌کردم؛ به او گفتم: جواب این قضیه چیست؟
گفت: شاید مسئله این طور باشد!

گفتم: من از شما «شاید» نخواستم، گفتم جواب چیست؟ شاید و احتمال را که خودم هم بلد هستم، جواب سؤال من «ممکن است، شاید، احتمال دارد» نیست. به من بگو جواب حرف شما به این دلیل این است. آیات و روایات را ببینید، در مکتب امام صادق علیه السلام «شاید، محتملاً، ممکن است» نداریم!

در آیات قرآن می‌بینیم که نقطه ضعف در حرکت اجتماعی مردم را متابعت از ظن می‌داند. (وَ مَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ)^۲؛ متابعت اکثر مردم از ظن است نه اینکه ظن در بعضی موارد کفایت از حق می‌کند، اصلاً در هیچ مرحله‌ای و به هیچ وجهی، ظن متابعت و دنباله‌روی از حق نمی‌کند، به حق نمی‌رسد و بی‌نیاز نمی‌کند.

نود و نه درصد بدبختی‌ها، مسائل، خلاف‌ها، تشویش‌ها و فجایعی که در دنیا اتفاق می‌افتد، بر اساس ظن است. شما در طرز تفکر، صحبت و رفتارها چند درصد کار اشخاص را بر اساس علم ارزیابی می‌کنید؟ فلانی با فلان کس قهر کرده چون فلان مطلب را به او گفته، ولی وقتی تحقیق می‌شود اصلاً چنین چیزی نبوده است؛ بعد بر این اساس اختلافات و جدایی‌ها شکل می‌گیرد، در حالی که مطلب، چیزی بوده و چیز دیگری برداشت کرده‌اند.

تمام مسائلی که بشریت در دنیای امروز به آن مبتلاست به خاطر این است که این اصل مهم انسانی، فطری، عقلایی و اسلامی را رعایت نمی‌کند. حرفی را از شخصی می‌شنود، اما نصف آن را نمی‌شنود، بعد می‌گوید به من اهانت کرده است. حرفی از شخصی می‌شنود منظور او را نمی‌فهمد، حمل بر مسئله خلاف می‌کند، پس اهانت می‌کند.

^۱ مشیر الأحزان، ص ۵۲؛ اللهوف، ص ۵۷.

^۲ سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶.

بنده چندی پیش مسئله‌ای را مطرح کرده بودم که منظورم مطلب دیگری بود؛ از قول من به شخصی که در یکی از شهرستان‌های دور است گفتند آقا این قضیه را راجع به شما گفته است!

اصلاً شما از من شنیدید که راجع به این شخص چنین حرفی بزنم؟ ببینید! خود ما هم به این قضایا مبتلا هستیم، سراغ مردم نرویم. من مطلبی را نقل می‌کنم، شما مطلبی را نقل می‌کنید، اسم شخص خاصی را نمی‌خواهم بیاورم، بعد مخاطب بر اساس ذهنیات و بعضی قرائن تشخیص می‌دهد، منظور فلان آقا است، و بعد نقل می‌کند. شما که نشنیدی! اگر آن آقا می‌خواست خودش می‌گفت، چرا تهمت می‌زنی؟ تهمت حرام است. بعد هم اسم خودمان را سالک می‌گذاریم.

تمام اختلافات و نابسامانی‌های جوامع بشری، جوامع شیعه و جمع خودمان فعلاً به مردم کار نداریم به‌خاطر پیروی از ظن است. مرور کنیم و ببینیم ما چند درصد از بنای حیات اجتماعی و شخصی خودمان را بر علم و چند درصد را بر ظن و تخمین، می‌گذاریم.

معنی مراقبه‌ای که مرحوم آقا و بزرگان سیر و سلوک همیشه به دوستان و تلامذه خود توصیه می‌کردند، این است که در کارهای روزمره عبرت بگیریم. مراقبه این است که فرض کنید خدا کامپیوتری در وجود شما گذاشته و کارها و صحبت‌هایی را که از صبح تا شب انجام می‌دهید، در پرونده و نواری ضبط می‌کند. شب موقع خواب این نوار را باز کنید و کارهای خود را از قبل اذان صبح که برای نماز بلند می‌شوید و با زن و بچه‌ها حرف می‌زنید، در ارتباط با آنها چه برداشتی دارید، در ارتباط با شریک چه چیزهایی گفتید، در ارتباط با رفیق، در تاکسی و خیابان با افراد مختلف، همین‌طور تا شب موقع خواب مدّ نظر قرار دهید، بر این مسائل مرور کنید و اینها را بازیابی و ارزیابی کنید، ببینید چند درصد آن بر اساس علم و چند درصد آن بر اساس توهم بوده است؛ نسبت به توهم‌ها تصمیم بگیرید و اقدام کنید و نسبت به تخیلات بازیابی کنید. این معنای مراقبه است!

مراقبه یعنی درست فکر کردن، درست اندیشیدن، درست گفتن و کاری را درست انجام دادن. قرآن می‌گوید: ظنّ به‌هیچ‌وجه من الوجوه کفایت از علم نمی‌کند.^۱

اسلام و امام صادق علیه‌السلام ما را به‌سوی علم حرکت می‌دهند. امام در اولین کلام به «عنوان بصری» می‌فرماید:

«يا أبا عبد الله! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعَلُّمِ؛ علم به تعلّم نیست.» علم یعنی یقین و تعلّم یعنی یاد گرفتن و فراگیری. خدا مرحوم حاج هادی ابهری را رحمت کند، خدا در وجود ایشان به‌واسطه توسّلات و صدق نیت و خلوصی که داشت، نوری قرار داده بود. مرحوم آقا می‌فرمودند: «در قلب حاج هادی نوری است که ممیز بین

^۱ سوره نجم (۵۳) آیه ۲۸؛ سوره یونس (۱۰) آیه ۳۶.

حق و باطل است.» البته این نور شدت و ضعف دارد. ایشان سواد نداشت، حتی یک کلمه نمی توانست بخواند یا امضاء کند و به جای امضاء مهر درست کرده بود ولی مرد زنده دلی بود.

یک دفعه به او گفتم: حاج هادی! شب‌ها که به جلسات شاگردان مرحوم آقای انصاری می‌آیی، با این بی‌سوادی چطور آدرس را پیدا می‌کنی؟ گفتم: وقتی از تاکسی پیاده می‌شوم بو می‌کشم، هر جا که بو می‌آید همان جا می‌روم. این علم است که البته مراتبی دارد.

دفعه دیگری از او سؤال کردم که: گفتم بو می‌کشم، امشب هم به این صورت آمدی؟ گفتم: نه، امشب کبوتری در جلوی من راه افتاد، به هر طرف که رفت من هم به دنبال او حرکت کردم تا به بام این منزل نشست، من در زدم و در را باز کردند.

ایشان آدمی بود که کلک را از راست تشخیص می‌داد، خیلی هم رک بود و همین یکی از عیب‌هایش بود. دانشگاه ندیده بود، روان‌کاوی و روانشناسی هم نخوانده بود و تجربه علمی و بالینی هم نداشت. اما وقتی شخص صحبت می‌کرد، با همان اصطلاحاتی که مخصوص خودش بود به او می‌گفتم: ای کلک! ای منافق! روزی در مجلسی که مملو از اعظم و روحانیون سرشناس طهران بود شخصی از بستگان نزدیک ما که از مرحوم آقا بزرگ‌تر بود رو به حاج هادی ابهری می‌گوید: حاج آقا چُخ مُخلصیم! مرحوم حاج هادی در حضور همه، مثل مرحوم فلسفی و مرحوم سید احمد خوانساری در جواب می‌گوید: چُخ دروغ می‌گویی! بعد به او می‌گوید: ثابت کنم دروغ می‌گویی؟ که مرحوم آقا به او اشاره می‌کنند که سکوت کند.

می‌گفتم: از میان علماء و مراجع در مرحوم سید عبدالهادی میلانی اخلاص هست و به مرحوم میلانی ارادت داشت و هر موقع به مشهد مشرف می‌شد در مجالس ایشان شرکت می‌کرد. مرحوم میلانی هم از ایشان در منزل خود پذیرایی می‌کرد و با او مأنوس بود.^۱

مسئله نور مسئله دیگری است. مرحوم حاج هادی ابهری افراد را می‌فهمید و تشخیص می‌داد و این تشخیص به واسطه نور در قلبش بود. او نگاه نمی‌کند به اینکه از دهان این شخص چه حرفی بیرون می‌آید، اصلاً حرف بزند یا نزند، هر چه می‌خواهد بگوید، از همان اوّل نگاه می‌کند و تشخیص می‌دهد. این نور در سعادت انسان مهم است.

این‌گونه افراد فریب نمی‌خورند و کسی نمی‌تواند آنها را با جمله‌سازی و کلمات شیرین و عبارتهای

^۱ مرحوم علامه طباطبایی هم روی مرحوم آیت‌الله میلانی نظر داشتند. یادم هست که مرحوم علامه طباطبایی شب‌ها در صحن نو، پشت سر مرحوم آیت‌الله میلانی نماز می‌خواندند منتها در کنار می‌ایستادند. من خودم شخصاً از مرحوم علامه طباطبایی شنیدم که وقتی شخصی راجع به امر تقلید از ایشان سؤال کرد، گفتند: من آقای میلانی را در نظر دارم. مرحوم آقای میلانی مرد بزرگ و با اخلاص و با صفایی بود.

جذاب فریب دهد و گول بزند. یک ساعت نزد او حرف بزنی اصلاً حرفه‌هایت را نمی‌شنود که چه گفتی، از او نگاه می‌کند ببیند راست می‌گویی و صادق هستی یا نه و صحبت تو تأثیری در تشخیص او نمی‌گذارد.

ما افراد بسیاری را دیدیم که دارای علوم متداول بودند و با فوت و فن‌های ظاهری آشنا بودند اما در مسائل حساس و حیاتی زندگی دچار نوسانات و انحرافات شدند و تزلزل‌هایی در آنها پیدا شد و از مسیر حق که سرنوشت زندگی آنها را تعیین می‌کند، کناره گرفتند. چرا که آن نور را نداشتند. کسی که آن نور را دارد، آن نور زندگی او را جهت می‌دهد، ولی کسی که آن نور را ندارد خدا نکند که بخواهد بر اساس منویات و مشتبهات نفسانی حرکتی را پیش بگیرد، آن موقع است که خدا رحم کند که چگونه از این ابزار و آلات و وسایل و علوم متداول برای توجیه مرام خود کمک می‌گیرد و ممکن است دنیایی را به فساد بکشاند.

امام صادق به «عنوان بصری» می‌فرماید:

«هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِ مَنْ يَرِيْدُ اللّٰهَ تَعَالٰى اِنْ يَهْدِيْهِ؛ کسی را که خدا می‌خواهد هدایت کند این نور را در قلب او قرار می‌دهد» ولی آن کسی را که خدا نمی‌خواهد هدایت کند آن نور را در قلب او قرار نمی‌دهد، او توجیه می‌کند. من در تجربه شخصی خودم در ارتباط با بسیاری از افراد، دیدم که اینها گرچه دارای معلوماتی بودند ولی چون آن نور را نداشتند یا نور کافی نبود، نتوانستند استفاده کافی و شافی را از زندگی و بار علمی خودشان ببرند. افرادی که به واسطه بعضی مسائلی که مشاهده می‌کنند در دام بعضی از جریانات می‌افتند آن نور را ندارند و نمی‌توانند خلاف را از صحیح تشخیص دهند و گرفتار می‌شوند. انسان یا باید نور داشته باشد یا حداقل با شخص خیبری در ارتباط باشد.

من حدوداً هشت ساله بودم که در سفری بعد از پانزده خرداد سنه چهل و دو به اتفاق مرحوم والد، به مشهد مشرف شدیم و یکی از آقایان طهران هم مشرف بودند. آن موقع مرحوم آقا رضوان الله علیه هنوز کم‌وبیش با بعضی از جریانات و افراد وابسته به وقایع سنه چهل و دو من جمله آقای مطهری ارتباط داشتند و مسائل را تعقیب می‌کردند و در بعضی از جلسات شرکت می‌کردند. اغلب جلسات اینها بعد از نیمه شب برگزار می‌شد. من آن موقع مطالبی را درباره مسائل انقلاب می‌فهمیدم و احساس می‌کردم.

به دنبال این قضیه مجلسی در مشهد منزل حجة الاسلام آقای واعظ زاده خراسانی منعقد شد و مرحوم آقای مطهری از آقا تقاضا کردند که در این مجلس شرکت کنند.^۱ صحبت در آن مجلس، پیرامون کیفیت بیان معارف و تربیت مردم و تزریق فرهنگ اسلامی به دنبال انقلابی بود که در سال چهل و دو انجام شده بود که

^۱ افراد شرکت کننده در آن مجلس جناب آقای واعظ زاده بود، دیگری مرحوم آقای مطهری و شخصی به نام آقای طاهر احمد زاده بود که مدتی هم بعد از انقلاب بعضی از مناصب دولتی را داشت، دیگری آقای محمدتقی شریعتی، پدر علی شریعتی و بعضی از افراد دیگر بودند.

حالا ما مردم را چطور تربیت کنیم؟ چه مبانی و مسائلی را با مردم مطرح کنیم و چه آمادگی‌هایی به مردم بدهیم؟ حتی گاهی صحبت اینها به دادو فریاد هم کشید و مرحوم آقا صدایشان بلند شد. در میان اینها کسی که با ایشان در افتاده بود و مطالب ایشان را قبول نمی‌کرد آقای محمدتقی شریعتی بود.

مجلس تمام شد و ایشان به مسافرخانه آمدند. شخصی که از آقایان طهران بود نیامد، تب داشت و در همان مسافرخانه‌ای که ما بودیم استراحت می‌کرد. از ایشان سؤال کرد: شما این مجلس را چگونه یافتید؟ ایشان گزارش اجمالی از قضیه دادند و بعد فرمودند: از این آقا هیچ خوشم نیامد!

این قضیه گذشت، تا اینکه چند ماه بعد مجلس ختمی در مسجد ارک طهران تشکیل شده بود که مرحوم آقا هم در آن مجلس شرکت کرده بودند؛ ایشان در یک طرف مجلس بودند و مرحوم آقای مطهری هم درست نقطه مقابل، در طرف دیگر نشسته بودند. وقتی که مجلس تمام می‌شود آقای مطهری طول مسجد را طی می‌کنند و نزد ایشان می‌آیند و می‌گویند: آقا! این شخص به طهران آمده و اگر تمایل داشته باشید ما به اتفاق از ایشان دیدن کنیم. مرحوم آقا به آقای مطهری می‌فرمایند: خیر، بنده تمایلی برای دیدن ایشان ندارم.

آقای مطهری خیلی متغیر می‌شوند و بعد از مکتبی به آقا اظهار می‌کنند: پس اگر اجازه بدهید ما به اتفاق ایشان منزل شما بیاییم.

ایشان می‌فرمایند: خیر، به این هم تمایل ندارم. ایشان خیلی متلوون و متغیر می‌شوند و خدا حافظی می‌کنند و مسئله منتفی می‌شود.

هفده سال از این قضیه گذشت یک روز یکی از آشنایان که با مرحوم آقای مطهری مراوده و جلساتی داشت، منزل مرحوم آقا آمد و من هم نشسته بودم. به مرحوم آقا گفت:

دیروز منزل آقای مطهری بودم، از جریاناتی که در حسینیه ارشاد اتفاق افتاده و از مسائلی که آنجا گذشته است صحبت به میان آمد.^۱

آقای مطهری مطلبی را به مناسبت روایت «المؤمن کیس»^۲ و روایت «لیس العلم بالتعلم، إنما هو نور یقع

^۱ مرحوم آقای مطهری با علی شریعتی اختلافاتی پیدا کرده بودند که به دنبال این اختلافات مرحوم آقای مطهری حسینیه ارشاد را ترک کردند و نرفتند و من در جریان صحبت‌های سرّی و خصوصی مرحوم آقا با آقای مطهری بودم که ایشان به آقای مطهری فرمودند: «این حسینیه ارشاد نیست، بلکه عمّریه اضلال است.»

مرحوم آقای مطهری حسینیه ارشاد را به‌طور کلی ترک کردند و بعد از این جریان ارتباط ایشان با مرحوم آقا تقویت شد، یعنی هفته‌ای یک مرتبه به دیدن ایشان می‌آمدند.

^۲ غرر الحکم، ص ۴۴؛ عیون الحکم، ص ۳۰؛ جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۸۵؛ الدعوات (للراوندی)، ص ۳۹.

فِي قَلْبٍ مَن يَرِيْدُ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اَنْ يَهْدِيَهُ.^۱ بیان می‌کرد و گفت: علم به واسطه تعلّم نیست، ذُکاء و کیاستی که در مؤمن هست راه و مسیر او را روشن و طریق او را واضح می‌کند، و او را از مهالک نجات می‌دهد. در این زمینه بحث ادامه یافت و بعد ایشان گفت: من جریانی از آقای طهرانی برای شما نقل کنم

و مطلبی را که من خدمتتان عرض کردم برای این شخص نقل کرده بود و ادامه داد:
بعد آقای مطهری گفت: وقتی که ایشان در مسجد ارک جواب سر بالا به من دادند و حتّی حاضر نشدند که در منزل با محمّد تقی شریعتی، خدمت ایشان برسیم، سال‌ها در فکر بودم که چرا آقای طهرانی این‌طور برخورد کردند و بعد از گذشت هفده سال اخیراً متوجّه شدم که حق با آقای طهرانی بوده و من الان به مطلبی رسیده‌ام که این مرد از انحراف آن شخص دیده بودند.^۲

آقای مطهری رحمة الله علیه مرد بزرگی بود و در علم ایشان کسی شک ندارد، ولی صحبت و مسئله چیز دیگری است؛ مرحوم آقای مطهری به مبانی فلسفی، عرفانی، فقهی و تفسیری وارد بود. به عبارت دیگر ایشان، جامع بود و کتابهای ایشان برای هر قشری مفید است، اینها همه به‌جای خود محفوظ ولی نور چیز دیگری است؛ یعنی تشخیص بین حق و باطل، مسئله‌ای است که فقط از عهده علم ظاهری و یادگیری بعضی از اصطلاحات و عبارات و مبانی به‌دست نمی‌آید و به مطلب دیگر هم احتیاج دارد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«تَجِدُ الرَّجُلَ يَتَكَلَّمُ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ خَطِيئًا مَصْعَقًا وَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَتَجِدُ الرَّجُلَ

لَا يَسْتَطِيعُ يَعْبُرُ مِمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ»^۳ مردی را می‌بینی خطیب است و مُصْقَع، یعنی در بیان عبارات استیلاء و تسلط بسیار دارد و يك لام و واو در صحبتش اشتباه نیست ولی دلش مانند شب ظلمانی تاریک است و شخص دیگری را می‌یابی که نمی‌تواند مافی‌الضمیر خودش را بیان کند و قدرت بیان و تکلم ندارد ولی دلش مانند چراغ روشن است.»

بعضی در پروراندن مطالب حذاقت دارند و اگر مطلبی را به آنها بدهید که من باب‌مثال راجع به دروغ،

^۱ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۵.

* جهت اطلاع بیشتر راجع به این مطلب به "اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۴-۳۹" رجوع شود.

^۲ رجوع شود به "اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۳۲-۳۴".

^۳ الکافی، ج ۴، ص ۲۱۰؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۲۲: عَنْ عَمْرِو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لَنَا

ذَاتَ يَوْمٍ: تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ خَطِيئًا مَصْعَقًا وَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَتَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يَعْبُرُ مِمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمِصْبَاحُ.

عدالت یا نفاق صحبت کنند مثال‌ها و حکایات زیبا بیان می‌کنند و اگر دو ساعت هم حرف بزنند اصلاً خسته نمی‌شود و یک لام و یک واو در صحبتشان اشتباه یا تکرار نمی‌شود. اگر شخصی یک جمله را در یک ساعت دو بار تکرار نکند می‌گویند خیلی بلاغت دارد. مسئله بلاغت و صحبت و ایراد مطالب، با دل پاک و صاف و نورانی دو تاست و ارتباطی با هم ندارند.

بعضی از سیاستمداران و حکام با صحبت خودشان چنان تحوّل ایجاد می‌کردند که تمام افراد را منقلب می‌کردند. می‌گویند وقتی که هیتلر دو سه ساعت صحبت می‌کرد تمام افراد شیفته او می‌شدند و خود را برای جان فشانی به هر جهت آماده می‌کردند.

در روایت داریم بعضی از اقسام صحبت، سحر است: «وإنّ منّ البیان لسحراً»^۱. سحر این است که شما قوای درآکه شخص را تحت تسخیر قوای تخیلی خودتان در بیاورید به طوری که دیگر نتواند فکر و تعقل کند و فکرش را به کار بیندازد، یعنی حق را به جای باطل و باطل را به جای حق تلبیس و عوض کنید. بیان هم، همین طور است؛ بعضی از اقسام بیان که در آن بلاغت و شیوایی به اوج می‌رسد چنان فرد را مجذوب می‌کند که قوه درآکه او را می‌گیرد و پس از جذب شدن، نمی‌تواند اصلاً درست فکر کند.

شخص دیگری قدرت بیان ندارد ولی دلش مانند چراغ روشن است. این همان «العلم نور» است. قلبش درخشندگی دارد و می‌تواند حق را از باطل تشخیص بدهد.

امیدواریم خداوند متعال ضمیر ما را به ایمان و نور هدایت منور کند و از آنچه موجب تشویش و اضطراب و تزلزل در ثبات قدم ماست دور کند. خودش دست ما را بگیرد و ما را هم از نور هدایتی که تمام بزرگان و اولیاء خودش را منور به آن نور کرده است بی‌نصیب نگرداند.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.